

با سلام

فقیر و عارف و درویش، وانگهی هشیار؟
مجاز بود چنین نامها تو پنداری

سماع و شرب سقا هم نه کار درویش است؟
زیان و سود کم و بیش، کار بازاری؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷)

سماع و شرب سقا هم: اشاره به آیهی ۲۱ سورهی انسان

فقیر یعنی کسی که مرکزش خالی است، کسی که این لحظه با فضاگشایی مرکزش را خالی می‌کند. عارف یعنی شناسنده، کسی که این لحظه با فضاگشایی شناسایی می‌کند که از جنس زندگی است. درویش هم یعنی قانع، کسی که چیزی نمی‌خواهد، کسی که با فضاگشایی میل ندارد چیزی به مرکزش بیاید.

چطور می‌شود کسی این لحظه دنبال فضاگشایی باشد که مرکزش را خالی کند، که خدا به مرکزش بیاید، که جنس اصلی خودش را شناسایی کند و میل نداشته باشد اصلاً چیزی به مرکزش بیاید که این خالی بودن مرکزش و شناسایی را به هم بزند، آن وقت هشیار به ذهن هم باشد؟

چطور می‌شود کسی فقط به ذهنش نگاه کند، من ذهنی‌اش را بپرستد، یک لحظه هم ذهنش را ساکت نکند، هرچه ذهنش می‌گوید برایش وحی منزل باشد، هر لحظه با اعمال فکرها به تنش دچار هیجان شود، این فکرها و هیجان‌ات من ذهنی پایه‌ی فکر و عملش باشد، حتی مفاهیم معنوی را به ذهن ببرد و دائماً با ذهن حرف بزند، بعد ادعای فقیر و عارف و درویش بودن هم داشته باشد؟

چطور می‌شود کسی تماماً هشیار به وضعیت همانیدگی‌هایش باشد، برده‌ی پندار کمال و ناموس صد من حدیدش باشد، هر لحظه خودش را با دیگران مقایسه کند، در نتیجه این مقایسه احساس برتری یا کم‌تری کند، کم‌ترین زیاد شدن همانیدگی‌ها خوشحالش کند، کم‌ترین کم شدن همانیدگی‌ها او را بترساند، بعد ادعای فقیر و عارف و درویش بودن هم داشته باشد؟

چطور می‌شود کسی به اتفاق گیر کند، اتفاق را جدی بگیرد، یادش برود اتفاق شوخی زندگی است، هر لحظه از اتفاق چیزی بخواهد، در این لحظه در اطراف اتفاق فضا را باز نکند که به عهد الست عمل کند، مسبب‌الاسباب را پشت اتفاق نبیند، فقط سبب‌های ذهنی‌اش را ببیند و جدی بگیرد، بعد ادعای فقیر و عارف و درویش بودن هم داشته باشد؟

چطور می‌شود کسی این آموزه‌ها را به ذهن ببرد، هر لحظه با ذهن بشنود و عمل نکند، هر لحظه نورافکنش روی دیگران باشد، خودش را با هم‌راهان معنوی مقایسه کند، پیشرفتش را با ذهن اندازه بگیرد، از حضور و فضاگشایی انتظار زیاد شدن همانیدگی‌ها را داشته باشد، از کار معنوی انتظار تأیید و دیده شدن داشته باشد، بعد ادعای فقیر و عارف و درویش بودن هم داشته باشد؟

خُب سخن را کوتاه می‌کنم، نمی‌شود هر لحظه به ذهن و کثافات آن مشغول بود، هر لحظه فرم این لحظه مهم باشد، هر لحظه حواس کسی به دنیا و تغییرات آن باشد، تمام اخبار را بشنود و با اخبار دنیا یا فرم این لحظه بالا و پایین برود و فکر کند فقیر و عارف و درویش هم هست.

فقیر و عارف و درویش، وانگهی هشیار؟
مجاز بود چنین نامها تو پنداری

سماع و شرب سقا هم نه کار درویش است؟
زیان و سود کم و بیش، کار بازاری؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷)

کسی که این طوری است، فکر می‌کند فقیر و عارف و درویش بودن صرفاً یک مشت مفهوم است، مجاز است، این آموزه‌ها را هم به صورت مفهوم ذهنی درآورده برای همین تغییر نمی‌کند، برای همین به زندگی با خرسش راضی شده است.

این دو بیت می‌گوید فقیر و عارف و درویش بودن مفهوم نیست، مجاز نیست، مثل همه‌ی چیزهای ذهنی ابزاری برای مقایسه و برتر در آمدن نیست، ابزاری برای کنترل دیگران نیست، بس کن دیگر، این‌ها برای فضاگشایی در این لحظه و تبدیل شدن است، این‌ها برای خاموش و بی‌کار کردن ذهن است.

اگر تو این مشخصه‌ها را داری فقیر و عارف و درویش نیستی، فاز معنوی بودن بردار، تو بازاری هستی. تو دنبال سود و زیان و کم و زیاد ذهن هستی. تو در دویی ذهن هستی. تو دنبال خالی کردن مرکز نیستی، برعکس اتفاقاً دنبال پر کردن مرکز هستی.

فقیر و عارف و درویش کسی است که این لحظه کوک با آهنگ زندگی است، فقط ندای زندگی را می‌شنود، فقط با ندای زندگی می‌رقصد، پس به باوری یا چیزی نچسبیده که می‌تواند بر قصد و فقط مست از شراب زندگی است. کسی که دنبال شراب گرفتن از زندگی، مست شدن و رقصیدن با آهنگ زندگی است.

فقیر و عارف و درویش، وانگهی هشیار؟
مجاز بود چنین نامها تو پنداری

سَماع و شَرِب سَقاهم نه کار درویش است؟
زیان و سود کم و بیش، کار بازاری؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۶۷)

خلاصه این متن این است که یا این لحظه فضا را باز می‌کنی از زندگی شراب می‌گیری و بدون مقاومت و قضاوت با آهنگ زندگی می‌رقصی که در این صورت فقیر و عارف و درویش هستی. یا نه فضا را می‌بندی، فقط سروصدای ذهنت را جدی می‌گیری، فرم این لحظه و وضعیت همانندگی‌ها و اخبار جهان برایت مهم است که در این صورت فقط یک بازاری هستی. اگر بازاری هستی، اسم خودت را فقیر و عارف و درویش نگذار.

با تشکر،
یلدا از تهران